



(بخش سوم)

صبورالله سیاه سنگ
hajarulaswad@yahoo.com

یک دست بیصداست!

این فشرده که هرگز نمیتواند به درست یا نادرست بودن کارنامه سیاسی محمد داود (نخستین رئیس جمهور افغانستان) و بیگناه یا گنهگار بودنش پردازد، میخواهد دستچینی از آگاهیهای دسترس در پیرامون چگونگی کشته شدن او و خانواده اش باشد.

کوشیده خواهد شد برای روشن شدن برخی آوازه های فزاینده که اینجا و آنجا شنیده یا خوانده میشوند، دستکم با چهار تن از بلندپایگان پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان (کریم میثاق، دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق و خیال محمد کتوازی) و نیز با جنرال امام الدین گفت و شنودهایی دامنہ دار تلفونی راه اندازی شود.

همچنان نیاز است به کمک هر آنکه بخواهد در بهبود این نوشته یاری رساند.

سیاه سنگ
بیست و هشتم اپریل 2008

شماره های تلفون: 5438950 (306) 1 و 5020882 (306) 1
نشانی: Siasang, 679 Rink Ave., Regina, SK., S4X2P3, CANADA

سیاه سنگ: پس از آنکه از زندان آزاد شدید و آمدید به رادیو افغانستان، در مورد محمد داوود به نور محمد تره کی گفتید: "دا فرعون ووژل شي" (این فرعون کشته شود). آیا این سخن درست است؟

لایق: نه! نادرست است. این گفته قطعاً از من نیست. به من تهمت میبندند. من چنین نگفته ام. اصلاً خود این حادثه برایم نفرت آور بود.

سیاه سنگ: کدام حادثه برای تان "نفرت آور" بود: کشتار محمد داوود یا کودتای هفت ثور؟ لایق: کودتا. همین قیام نظامی که در حزب پخته نشده بود، برایم نفرت آور بود. شاید در تاریخ بسیاری از قیامها چنین بوده باشند. اینکه آیا شوروی در این قضیه دست داشت یا نداشت، برایم روشن نیست. البته نور محمد تره کی و حفیظ الله امین صد فیصد میدانستند.

سیاه سنگ: اگر شما به جای نور محمد تره کی یا حفیظ الله امین میبودید، آیا فرمان کشتار محمد داوود و خانواده اش را میدادید؟

لایق: این سوال بنیاد ندارد. اگر من به جای آنها میبودم، کودتا نمیشد. طریقه قیام کودتایی در هیچ اصل و اساس و معیاری تجویز نشده است. کودتا راه حل پرابلمهای سیاسی نبود، نیست و در آینده هم نخواهد بود. من مخالف کودتا بودم. در مجموع، همه اعضای آگاه حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخالف کودتای نظامی بودند.

سیاه سنگ: آیا این سخن درست نیست که شما در نقش دوست نزدیک و خویشاوند، به خاطر ماتم کشته شدن میر اکبر خیبر و پیوند دادن این رویداد با محمد داوود، گفته اید "این فرعون کشته شود"؟

لایق: من از همان آغاز زندگی از کشت و خون نفرت داشتم و حالا هم دارم. حتا پس از کشته شدن سردار داوود و خانواده اش، برای دیدن اجساد به ارگ نرفتم. همیشه در باره من میگفتند "این آدم قاطع نیست". شما در سراسر افغانستان یک نفر را پیدا کنید که بگوید "از سلیمان لایق متضرر شده ام". از سوی دیگر سردار داوود و دستگاه دولت جمهوری او در کشته شدن میر اکبر خیبر دست داشتند. چرا مردم حرفهای بیهوده میسازند؟

سیاه سنگ: قاتل میر اکبر خیبر کیست؟

لایق: این تحقیقات پولیسی میشود و من جواب گفتن به آن را لازم نمیبینم. چند هفته پیش، یکی از رادیوهای جهانی هم همین سوال را از من پرسیده بود. به پرسنده آن رادیو هم گفتم که حالا وقت جواب گفتن نیست. هنوز خیلی زود است.

سیاه سنگ: گرچه از موضوع کشته شدن محمد داوود و خانواده اش دور میشویم، باید گفت وحید مژده در سایتهای "سرنوشت" و "آریایی" نوشته بی دارد با عنوان "قتلی که کودتا در پی داشت." او از زبان گلبدین حکمتیار در مجلسی که خود [وحید مژده] نیز حاضر بوده، چنین مینویسد: "خیبر به دست برادران مجاهد خود ما به قتل رسیده است."

لایق: این ادعا هم از ریشه نادرست است. حزب اسلامی برای آنکه در چشم مقامات پاکستان کریدت بگیرد، با این نیرنگ خیلی ناشیانه و خام مسئولیت قتلی را که هرگز مرتکب نشده است، به دوش میگیرد.

سیاه سنگ: ولي ادعای گلبدین حکمتیار (با تکیه بر نوشته وحید مژده) را برخی از بلندپایگان پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان پذیرفته اند.

لایق: بلي! پذیرفته اند به خاطرې که آنها هم میخوانند مهر اتهام قتل میر اکبر خیبر را هرچه زودتر از جبین خود پاک کنند.

سیاه سنگ: از سخنان شما دانسته میشود که کشتن میر اکبر خیبر "قتل درون حزبی" است. آیا بهتر نخواهد بود شما که قاتل را میشناسید، حقیقت را به مردم برسانید؟ دست یافتن به درستترین آگاهیها یکی از بنیادین حقوق مردم است.

لایق: کارنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخصوصاً پس از پیروزی کودتا بسیار زشت بود. مردم از ما زیاد صدمه دیدند. میر اکبر خیبر را هم حزبیها کشتند. من که حالا سیاست حزبی و سیاست متشکل را ترک کرده ام و به ادبیات رو آورده ام، میخواهم همه اطلاعاتی را که دارم، بنویسم. چرا نه؟ در آینده نزدیک همه چیز را در یک کتاب می آورم.

سیاه سنگ: برگردیم به اصل موضوع. محمد داوود از نگاه شما چگونه شخصیتی بود؟ لایق: داوود خان آدمی بود دارای تقوای شخصی. او بدون شک خواهان اعتلا و ترقی افغانستان بود و به جمع آوری پول و مادیات کوچکترین علاقه نداشت. البته، طرفهای سایه داری هم در زندگی داوود خان به چشم میخورد: دکتاتور بود، از هزاره ها خوشش نمی آمد. اگر کسی مورد اعتمادش قرار میگرفت، هر نوع گفتار و کردارش از طرف سردار داوود تایید میشد، و اگر بر شخصی بی اعتماد میشد، واضحاً همه کارها و خدمات آن شخص برباد میرفت.

ببرک کارمل، رمزی و کرک

محمد عزیز نعیم/ برادر زاده محمد داوود گفته های مادرش را اینگونه باز میگوید:

"مادرم واقعات را به چشم دید. خلاصه آن گزارشات چنین است: در لحظات آخر یک افسر [کماندو] داخل میشود و به محمد داوود خان میگوید: باید تسلیم شوید. محمد داوود خان میپرسد: شما این امر را از طرف کی دارید؟ او جواب میدهد: از طرف قادر دارم. محمد داوود خان میگوید: من غیر از خدا به کس دیگری تسلیم نمیشوم و تا آخرین گلوله حاضر استم برای مبارزه.

همین بود که جریان گلوله باری از هر دو طرف شروع شد و در نتیجه مرحوم محمد داوود خان و هفده تن دیگر از اعضای خانواده شان، به شمول پسران و دو دختر شان جام شهادت را نوشیدند.

چند هفته بعد از این واقعه، مامور وزارت خارجه بریتانیا به نام رمزی که در شعبه افغانستان وظیفه داشت، برای اظهار تسلیم به دیدنم آمد و در ضمن گفت که یک راپور (گزارش) از سفیر شان آقای کرک رسیده و در این راپور از ملاقات تعارفی که با ببرک کارمل به عمل آمده بود، یاد شد. قرار گرفته رمزی، در راپور نوشته شده بود: کارمل گفته که ما در مقابل یک عمل انجام یافته قرار گرفته بودیم." (برگهای 224، 225 و 226 "افغانستان در قرن بیستم: 1900-1969"، از مجموعه برنامه های بی بی سی، ظاهر طنین، 2005)

سخنان بانویی در خانه سالمندان

داوود جنیش (نویسنده، گزارشگر، مترجم و کارمند بی بی سی) در نوشته بی با سرنامه "ولسمشر داوود خان او کورني يي حرنګه ووژل سول؟" (رییس جمهور داوود خان و خانواده اش چگونه کشته شدند؟) نیز از زبان زهره نعیم، خواهر محمد ظاهر شاه/ همسر محمد نعیم، آورده است:

در آن روز [بیست و هشتم اپریل 1978] نعیم خان نبود. دخترانم در خانه بودند و نواسه ها به مکتب رفته بودند. خودم برای آراستن موهام بیرون رفته بودم. یک افسر آمد و با عجله از من خواست به ارگ بروم. با فرزندان داوود خان یکجا به قصر گلخانه رفتیم. داوود خان در دفترش با کسی تلفونی گپ میزد. همانجا نشستیم. طیاره ها به بمباران شروع کردند. این حالت تا شام جریان داشت.

وقتی بمباران شدت گرفت، داوود خان گفت: "به منزل پایین بروید!" در وقت برآمدن، از سمت دروازه گلخانه آتشباری شروع شد. فکر میکنم فیرها از سوی خلیها و پرچمیهای درون ارگ بود.

در دهلیز زرشیت دختر داوود خان، و غزال نواسه هشت ساله اش (دختر عمر) زخمی شده بودند. آنها را به اتاق دیگری آوردند. گلوله تخت سینه صفورا نواسه سیزده ساله ام را سوراخ کرده بود. نظام [داماد محمد داوود] گفت صفورا بیهوش شده اما وضعیتش خوب است، مگر وقتی از نزدیک دید، او مرده بود. صفورا در پیش چشمان خودم جان داد. کودکان در آغوش مادر هم مصون نبودند. شیما عروس سردار صاحب داوودخان/ همسر میرویس دو کودکش را در آغوش داشت و به دیوار تکیه کرده بود. وقتی از اتاق خارج میشدیم، دیدیم هر سه تن شهید شده بودند.

زرمینه (دختر من و نعیم خان)، عایشه (خواهر معیوب داوود خان) که با گادی حرکت میکرد، زینب (خواهر من/ همسر داوود خان) و شینکی و زرشیت (دختران سردار داوود خان) همه نزد داوود خان رفتند و در پهلوی ایستادند.

این صحنه را خودم ندیدم، مگر برایم گفتند که کسی از دور به داوود خان میگفت: تسلیم شو! و او جواب داده بود: غیر از خدایم به کسی تسلیم نمیشوم. در همین وقت آواز فیرها بلند شد. داوود خان، نعیم خان، زینب، شینکی، خالد، ویس و عمر (فرزندان داوود خان)، نظام (پسر شاه محمود خان) همه در همانجا کشته شدند.

کودتاجیان به دنبال ما آمدند و گفتند از خانه بیرون شوید و اگر بیرون نروید، سقف این خانه بر سر همه تان پایین خواهد افتاد. در وقت برآمدن دیدم که جسدهای داوود خان، نعیم خان و دیگران روی زمین افتاده بودند.

پای خودم هم زخمی شده بود. ما را به شفاخانه رساندند، ده روز در آنجا نگهداشتند و بعد بردند به زندان. خورشید و توران (فرزندان سردار تیمورشاه/ نواسه های نعیم خان) در شفاخانه ماندند. گلالی (همسر عمر/ عروس داوود خان) با آنکه هفت گلوله پایش را داغان کرده بودند، زنده ماند.

در آن روز بارانی هفتاد تن از خانواده و خویشاوندان نزدیک ما کشته شدند. آیا پس از سی سال، کسی پیدا خواهد شد که آرامگاه کشته شدگان یادشده را پیدا کند و گور اولین رییس جمهور افغانستان را زیارتگاه بسازد؟"

سپیده دم سرخ

داکتر عاصم اکرم در برگه‌های 292 تا 297 کتاب "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست‌های سردار محمد داود" (انتشارات میزان، ایالات متحده آمریکا، 2001) بر بنیاد گفته‌های هما داوود (همسر خالد داوود پسر محمد داوود) چنین نوشته است:

"روز پنجشنبه عادی ماه ثور سیزده پنجاه و هفت بود. طوری که معمول آن فصل بهار می‌باشد، باران می‌بارید. عموماً روزهای پنجشنبه از طرف شام، اعضای خانواده در منزل شخصی سردار داود خان جمع میشدند. از آنجایی که داوود خان آدم خانواده دوست بود، خوش داشت که حد اقل هفته یکبار همه به دور یک میز جمع شوند و با هم صرف طعام نمایند. او همین گردهمایی را مروج ساخته بود.

آن روز، مثل پنجشنبه‌های گذشته عین برنامه گردهمایی در پیش بود. وقتی که صدای اولین شلیک توپ شنیده شد، تقریباً ساعت دوازده ظهر خانم هما داود در خانه خود بود و فکر کرد که توپ چاشت است و از آن بیشتر اعتنا نکرد. اصلاً نمیتوانست درست تصور کند که در حقیقت از همان لحظه حملات کودتاجیان کمونیست آغاز یافته است.

اوضاع در حال دگرگونی سریع بود. لحظه‌ی نگذشته بود که خالد داود از محل شغلش در عمارت رادیو تلویزیون به خانه رسید و گفت باید همه به ارگ بروند. هنگامی که احتمال بروز خطر واضحتر شد، داود خان به مشوره اکبر خان رییس دفتر ریاست جمهوری تصمیم گرفت اعضای خانواده را به داخل ارگ بخواهد.

خانم هما داود حکایت میکند که وقتی با موتر از منزل شان به ارگ از طریق خانه سردار داود خان رفتند، واقعاً به تشویش افتاد و احساس کرد که وضع غیر عادی است. احساس ناراحتی بنا به اوضاعی که در حالت انکشاف بود، افزایش یافت. وقتی با شوهر و پسر خردسالش به احاطه ارگ وارد شد، دید که عساکر در حالت آماده باش در چهار گوشه موضع گرفته اند. با آنهم او نتوانست درست درک کند که گپ از چه قرار است و چه عاملی موجب ایجاد چنین حالت اضطراری شده بود.

سایر اعضای خانواده که از هر طرف آهسته آهسته رسیده بودند و از آنچه میگذشت متحیر بودند، در دفتر کار رییس جمهور واقع در منزل دوم عمارت گلخانه ارگ جمع شده بودند. در حالی که اوضاع بسیار خراب نشده بود، ساعت‌های بعد از ظهر پیشنهاد گردید که خانها و اطفال توسط وسایل نقلیه کشید شوند. میرمن زینب زوجه رییس جمهور و خواهر پادشاه سابق افغانستان این پیشنهاد را رد کرد. به پیروی از تصمیم او همه خانهای حاضر اراده خود را روشن ساختند که ایشان نیز میخواهند با شوهرهای شان در همین جا باشند. به خصوص پسران سردار داوود خان به هیچ صورت حاضر نبودند پدر شان را تنها بگذارند.

اگرچه خیرهای دقیق و درست به اعضای خانواده نمرسید، موضوع روشن و آشکار شده رفت که دشمن در حالت پیشرفت است و قصر ریاست جمهوری را به حیث مرکز قدرت هدف خود قرار داده است.

به زودی تلفونها قطع شد. چون منزل بالا به آسانی نمیتوانست هدف بمباران کودتاجیان قرار گیرد و مصونیت آن اتاق به خاطر ارتفاع و موجودیت کلکینه‌های زیاد کافی نبود،

تصمیم گرفته شد همه به منزل اول انتقال داده شوند. همینطور شد و اعضای خانواده در اتاق طعام کلانی که در منزل پایان واقع بود، منتقل شدند.

خانم هما داوود میگوید تا زمانی که در منزل بالا در دفتر داوود خان بودند، کسی زخمی نشده بود. اما وقتی که در پایین جا به جا شدند، حمله کودتاجیان شدیدتر گردید. در حالی که مقاومت غیرتمندانه قطعه گارد جمهوری در مقابل وسایل تسلیحاتی دشمن رو به نابودی بود، مرمیها و چره های خمپاره های دشمن در داخل ساختمان بدون تشخیص زخم و تلفات ایجاد میکرد.

غالباً نخستین نفری که زخمی شد و به زودی جان داد، محمد عمر پسر کلان سردار محمد داوود خان بود. هشت مرمی به بدن زوجه مرحومی خانم گلالی داود، دختر عبدالله خان ملکیار، اصابت کرد. دخترکش (غزال) در همین حادثه در داخل ارگ شهید شد و دختر زخمی دیگر بعداً در شفاخانه جان سپرد. اگرچه پای سردار نعیم خان را گلوله زخمی ساخته بود، داوود خان و برادر با وفایش تا حمله آخری صبح هم زنده بودند. بعد از اینکه نیروهای باقیمانده گارد جمهوری، ناچار تسلیم شد، کمونیستها در لحظات اول فجر دروازه گلخانه را باز کردند و از داوود خان خواستند تسلیم شود، او پاسخ داد که هرگز خود را به کمونیستهای نوکر روس تسلیم نخواهد کرد.

در اثر تبادل گلوله که بین عسکرهاي کودتاجي به سرکردگی یک افسر به نام امام الدین و سردار محمد داوود خان صورت گرفت، یک تعداد دیگر از محاصره شدگان خانواده اش نیز زخمی یا شهید شدند.

تعداد شهدای این حادثه تنها از خانواده سردار داوود خان به بیست تن میرسد و اگر سید عبدالاله، عبدالقدیر نورستانی، صاحبجان خان گارد و اعضای گارد جمهوری که در داخل ارگ شهید شدند، و با دیگر اشخاص مانند وزیر دفاع غلام حیدر رسولی که در همان روز و شب کودتای ننگین هفت ثور به دست رجال خاین و وطنفروش به شهادت رسانیده شدند، احتمال دارد که تعداد آنها از دو تا سه هزار تن کمتر نباشد.

بعد از حمله آخری کمونیستها آن عده اعضای خانواده سردار محمد داوود که زنده بودند، به شفاخانه جمهوری انتقال یافتند. آنهایی که متحمل جراحتهای سنگین شده بودند، مانند خانم گلالی داوود برای دوره طولانیتر در شفاخانه ماندند. متباقی آنها را به زندان پلچرخي بردند و حبس کردند.

با وجود مطالبه مکرر بازماندگان شهدای خانواده مرحوم سردار محمد داوود، نمایندگان حکومت دست نشانده روسها هیچ وقت حاضر نشدند برای شان در مورد محل تدفین آنهایی که در حادثه هفت ثور کشته شده بودند، معلومات بدهند.

معلوم نیست که اجساد را در داخل احاطه ارگ در مقابر دستجمعی که کودتاجیان در شب عمل ننگین خود عجالتاً در گوشه میدان هوایی خواجه رواش حفر کرده بودند، یا در محل نامعلوم دیگری در مسیر شاهراه کابل_جلال آباد بدون مراعات عنعنات اسلامی به خاک سپرده اند. **(گفت و شنود با هما داوود عثمان، بیست و دوم جنوری 2001**

(Arlington, Virginia, USA,

سالها بعد از آن حادثه خونین، هنوز موضوع به صورت دقیق معلوم نیست، اما یک عده مسئولین کمونیست عامل این حادثه هنوز هم در چهار گوشه جهان در قید

حیات استند و بدون تردید با استفاده از امکانات و طرق قانونی میتوان از ایشان سوال و بازخواست کرد تا در زمینه روشنی اندازند.

باران گلوله در گلخانه

"جنرال نذیر کبیر سراج در برگ 113 "رویدادهای مهم نیمه اخیر سده بیست در افغانستان" نوشته است: "محمد عمر در حالی که پدرش را همراهی میکرد، در مقابل زینه گلخانه، در اتنای بالا شدن در موتر زخمی شد." در اینجا باید متذکر شد که در نتیجه فیصله همکاران حاضر در آن لحظات، به شمول یک تعداد وزرا، قرار بود داود خان از ارگ بیرون شود و با استفاده از همکاری یکی از قشله های مربوط به قوای مرکز حمله کودتاجیان کمونیست را دفع کند. "نامبرده می افزاید: "تیراندازی مذکور توسط یک تن از صاحبمنصبان گارد جمهوری طرف اعتماد سردار داوود خان صورت گرفت."

هما داود روایت جنرال کبیر سراج از شرایط زخمی شدن پسر بزرگ سردار محمد داوود را رد کرده و تاکید میکنند که او نه در بیرون بلکه در داخل عمارت جراحت برداشت. (برگ 295، "تگاهی به شخصیت، نظریات و سیاستهای سردار محمد داود"، داکتر عاصم اکرم، انتشارات میزان، ایالات متحده امریکا، 2001)

میگویند ...

میگویند پیش از روز هفتم ثور سیزده پنجاه و هفت نیز نقشه هایی برای کشتن محمد داوود کشیده شده بود. اگر چنین باشد، نشان انگشت چه کسانی در خاکه آن نقشه پیداست؟

میگویند یک تن از چهره های بسیار پرآوازه حزب دموکراتیک خلق افغانستان که اکنون در افغانستان است، اندکی پس از کشته شدن محمد داوود و خانواده اش، به ارگ آمد، همه را از نظر گذشتاند و سپس اتاق را ترک کرد.

میگویند همو به کسی گفته بود: "...در نظر بود یک بم پنجصد کیلویی بالای ارگ پرتاب شود. میدانید بمب پنجصد کیلویی چه میکرد؟ خاک ارگ را به هوا بلند میکرد!"

"... از جیب عبدالله عمر که پهلویم ایستاده بود، کلید موتر بنز را گرفت و گفت: "حالا نوبت ماست که موتر سواری کنیم." در همین حال دیدم که شماری چند از اعضای فامیل، کسی مجروح و کسی سالم، از برابر دروازه میگذرند و میرمن سلطانه نور/ همسر سردار محمد عمر نور در پیشروی دیگران قرار دارد. زهرا و داوود/ فرزندان محمود غازی را دیدم، هر دو مجروح شده اند. وقتی چشمان میرمن سلطانه نور به من افتاد، مکث نموده و با اشاره دست به من گفت: "گناه از اینهاست. اینها را چنواری کنید." چه او که همشیره محمد ظاهر شاه/ پادشاه سابق افغانستان و خشوی ولیعهد سردار احمد شاه بود، فکر میکرد که من یک تن از عاملین عمده...."

□□

(دنباله دارد)